

مختار نامه عطار نیشابوری
باب چهل و سوم: در صفت دردمندی عاشق

فهرست مطالب

- شماره ۱: خواهی که ز شغل دو جهان فرد شوی ۳
- شماره ۲: در عشق اگر جان بدی جان اینست ۴
- شماره ۳: کم کوی که ترک حرف میاید کرد ۵
- شماره ۴: عاشق ز همه کار جهان فرد بود ۶
- شماره ۵: بس سر که به زیر تیغ خواهد بودن ۷
- شماره ۶: برقی که ز سوی دوست ناکه برود ۸
- شماره ۷: کو جان که به چاره چاره جان کنمش ۹
- شماره ۸: دل را چو به درد عشق افون کردم ۱۰
- شماره ۹: دل چون دل من غم زده تواند بود ۱۱

- شماره ۱۰: چندان که به جهد اسب جان میرانم
۱۲
- شماره ۱۱: بیم است که نه پره کردون سحری
۱۳
- شماره ۱۲: کس راجه خبر ز آه دلسوز دلم
۱۴
- شماره ۱۳: در عشق، خلاصه جنون از من خواه
۱۵
- شماره ۱۴: کرم در هی بدم و بدم باش
۱۶
- شماره ۱۵: ای قوم! اگر بدم این مسکنید
۱۷
- شماره ۱۶: اندیشه عالمی مرا افتادست
۱۸
- شماره ۱۷: هر خط دل و جان به غمی تازه دند
۱۹
- شماره ۱۸: برخاست دلم چنانکه در غم بنشت
۲۰
- شماره ۱۹: کرم ملک درد مسلم بکنم
۲۱

۲۲

شماره ۲۰: در پیش نظر این همه میغم ز چه خاست

۲۳

شماره ۲۱: دردی که مراد دل بی دمان است

۲۴

شماره ۲۲: چون خیل بلا ز پیش و از پس بودم

۲۵

شماره ۲۳: ره نیست بدان دانه کشند مرا

۲۶

شماره ۲۴: چون هست غمت غمی و گر حاجت نیست

شماره ۱: خوابی که ز شغل دو جهان فرد شوی

خوابی که ز شغل دو جهان فرد شوی	با اهل صفا بدم و همدرد شوی
غایب مشواز در دول خویش دمی	مستحضر در دباش تا مرد شوی

شماره ۲: در عشق اگر جان بدهی جان اینست

در عشق اگر جان بدهی جان اینست ای بی سرو سامان! سرو سامان اینست
گر در ره او دل تو دردی دارد آن درد نکه دار که درمان اینست

شماره ۳: کم کوی که ترک حرف میاید کرد

کم کوی که ترک حرف میاید کرد	واهنک ره ی شگرف میاید کرد
جانی که ازو عزیز تر چیزی نیست	درد و دینج صرف میاید کرد

شماره ۴: عاشق ز همه کار جهان فرد بود

عاشق ز همه کار جهان فرد بود	از هر دو جهان بگذرد و مرد بود
پیوسته دلش کرم و دمش سرد بود	از ناخن پای تابه سرد بود

شماره ۵: بس سرکه به زیر تیغ خواهد بودن

کأن ماه به زیر مینغ خواهد بودن	بس سرکه به زیر تیغ خواهد بودن
تسلیج من «ای دریغ!» خواهد بودن	تا یک نفسم ز عمر میخواند ماند

شماره ۶: برقی که ز سومی دوست ناکه برود

برقی که ز سومی دوست ناکه برود در حال هزار جان به یک ره برود

هر خط ز سومی او در آید برقی صد عالم در دم آرد آنکه برود

شماره ۷: کو جان که به چاره چاره جان کنمش

کو جان که به چاره چاره جان کنمش	کو دل که علاج دل حیران کنمش
دردی دارم که هیچ توانم گفت	دردی که بتر شود چه درمان کنمش

شماره ۸: دل را چوبه درد عشق افنون کردم

دل را چوبه درد عشق افنون کردم	از شهر نهاد خویش بیرون کردم
چون راز و نیاز هر دو معجون کردم	آنگاه دواي دل پر خون کردم

شماره ۹: دل چون دل من غم زده نتواند بود

دل چون دل من غم زده نتواند بود	صد واقع بر هم زده نتواند بود
تا شربت عالم نشود خنابه	قوت من ماتم زده نتواند بود

شماره ۱۰: چندان که به جهد اسب جان میرانم

چون میگردم هنوز در زندانم	چندان که به جهد اسب جان میرانم
بیم است که با آه برآید جانم	از بس که زدم آه زرد دل ریش

شماره ۱۱: بیم است که نه پرده کردون سحری

بیم است که نه پرده کردون سحری
برهم سوزم ز سوز دل چون جگری
چون بلبل مست در بهار از غم عشق
مینالم و بیچ کس ندارد خبری

شماره ۱۲: کس راجه خبرز آه دلسوز دلم

وز واقعه قیامت افروز دلم	کس راجه خبرز آه دلسوز دلم
فردای قیامت است امروز دلم	امروز چنانم که به فردا رسم

شماره ۱۳: در عشق، خلاصهٔ جنون از من خواه

در عشق، خلاصهٔ جنون از من خواه جان رفته و عقل سرنگون از من خواه

صدواقعۀ روزفزون از من خواه صدمادیۀ پرآتش و خون از من خواه

شماره ۱۴: کر مرد رهی هدم و همدردم باش

کر مرد رهی هدم و همدردم باش	پس زن صفتی کن یکی مردم باش
انکار چه میکنی بیا کر مردی	هم زانوی من دمی دین ددم باش

شماره ۱۵: ای قوم! اگر هدم این مسکنید

ای قوم! اگر هدم این مسکنید	ماتم ز دهای بر سر من بگزینید
وی جمله ذرات جهان میسینید	تا حشر به ماتم دلم بشینید

شماره ۱۶: اندیشهٔ عالمی مراقفادست

انديشهٔ عالمی مراقفادست	هر جا که قد غمی مراقفادست
چون خوش دارم دلت که تا جان دارم	تنها به مایمی مراقفادست

شماره ۱۷: هر لحظه دل و جان به غمی تازه درند

هر لحظه دل و جان به غمی تازه درند آواره شده به عالمی تازه درند
گر باشد یک غم چه غم باشد از آن یک یک جزوم به ماتی تازه درند

شماره ۱۸: برخاست دلم چنانکه در غم بنشست

برخاست دلم چنانکه در غم بنشست	وز شیوه جست و جوی عالم بنشست
از درد دلم یکی بگفتم به جهان	ذرات جهان جمله به ماتم بنشست

شماره ۱۹: کر مملکت درد مسلم بکنم

کر مملکت درد مسلم بکنم	هر خط تماشای دو عالم بکنم
خواهم که هر آن ذره که در عالم هست	من بر هر یک هزار ماتم بکنم

شماره ۲۰: درپش نظر این همه میغم ز چه خاست

درپش نظر این همه میغم ز چه خاست	وین رهگذر تنی چو تیغم ز چه خاست
درد او در غاکه نمیدانم هیچ	کاین چندینی درد و دیغم ز چه خاست

شماره ۲۱: دردی که مراد دل بی درمان است

دردی که مراد دل بی درمان است یک ذره ز دل کم نشود تا جان است
گر در دل خلق جهان جمع کنند در دل من یک شبه صد چندان است

شماره ۲۲: چون خیل بلاز پیش و از پس بودم

چون خیل بلاز پیش و از پس بودم	ناکس باشم اگر دل کس بودم
کار من دلوخته آه است همه	کرد کیر و یک آه من بس بودم

شماره ۲۳: ره نیست بدان دانه کشتند مرا

وز قصه آن خط که نوشتند مرا	ره نیست بدان دانه کشتند مرا
دانم که ز درد او سرشتند مرا	گر میند انم آنکه دمان من است

شماره ۲۴: چون هست غمت غمی دگر حاجت نیست

با خون دلم خون جگر حاجت نیست	چون هست غمت غمی دگر حاجت نیست
ماتم زده راه نوحه کر حاجت نیست	گفتم که هزار نوحه کر بشانم